



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۹/۲۵

رفعت حسینی

تذکراتی در پیرامون شعر مدحی پارسی

افراد بسیاری در کشورهای پارسی زبان بدفاع از شاعران مداح می ایستند و می گویند: این ستایشگران مداح، با ترکیب های بدیع شعری و پیداکردن مفاهیم تازه و تخیلات نو و مبتکرانه، بلسان و ادبیات یاری می رسانند و تولیدات ذهنی آنان در مدح شاهان، شایستهء ارجمندی است نه نکوهش.

من اما از جمله آنهايي هستم که این سه گروه

زن ستیزان

خرافه اندیشان

و مداحان

را آدم هایی بیمار روانی، جنایکار ادبی و بیگانه با مدنیت - فرهنگ انسانی پذیرفته ام و سزاوار هیچ گونه پذیرش فرهنگی و احترام گذاری ادیبانه نمی دانم.

از دیدگاه من این ها درگسترش ابتذال و پوچی در ادبیات و در کجروی ها و بیراهه رفتن های اندیشمندی های فردی/اجتماعی در جامعه افغانستان، نقش فعال، فراوان و خیلی وسیع دارند.

من همهء اشعار، مدحی و غیرمدحی آنانرا محکوم می نمایم.

آن که یکبار شعرمدحی در ستایش یک جنایتکار نبشت، حیثیت انسانی و ادبی خود را می بازد. وقتی آن رذیل زنان را کوبید، در رابطه با پیدایش هستی و کاینات، بدیهیست که پوچ و خرافی و

بیگانه با دانش متمدن، لفاظی های ابلهانه خواهد نمود. (نمونه: جلال الدین رومی و جامی در پیدایش کاینات.)

استدلال شعوری من از سرزمین خرد نیرومی گیرد.

دقت نمایید:

ستایشگری با آنکه بیشترین ساختار یکسانی دارند، مگر به ادبیات چندین سده بی پارسی، از آغار تا امروز، این زخم های گوناگون مهلك را زده اند:

۱. به فحامت کلام انسانی سخنوری وسخندانی، بحیث یک هنر، ضربه زده اند.
۲. سیمای وحشی ودهشت آفرین ستمگر و استبداد و بیداد را مدنی وشایسته پذیرش ساخته اند.
۳. سرودن را به کالایی تنها برای معامله بدل کرده اند.
۴. به حیثیت وکرامت و آدمیت شاعر آسیب رسانده اند.
۵. زندگی واقعی مردم و دردهای حقیقی فقیران و بینوایان را از حافظه شعر و ادبیات دور ساخته اند.

بدینطرق میتوان پی برد که چرا تره کی رهبر کبیر خلق شد و احمدشاه مسعود قارمان کل خلق الله.

گاهی که یک مداح، بیت هایی می سازد به مثل سروده های غیر انسانی و بیگانه با ارزش های انسانی/ حقوقی/ فرهنگی در پایین، حیثیت یک <بشر > را آیدارد؟ ولو این آقای لندهورستایشگر، بر تمامی زیبایی های

«ظاهری» کلام موزون، احاطه نیز داشته باشد؟

من می گویم نه ، ندارد و بران تأکید هم می کنم. قاتل قاتل است. چی هنرمند چی عامی. بخوانید از قاتلان آدمی گری:

شها ! توشیر خدایی ! من آن سگ در تو

که بی گناه تراز گرگ یوسفم، حقا

مجیر الدین

..

خدایگانا! آنی که روزر زمت هست

قضا بزیر عنان و قدر بزیر رکاب

مسعود سعد

ممدوح را بنگرید که خداست:

فرخنده خسروی که در جنبِ همتش
نه چرخ و هشت خلد و دوگیتی محقر است
عرش مجیدپیش دلش کم ز خردل است
بحر محیط پیش کفش کم ز فرغر (جوی خشک) است
مجیرالدین

ز عدل شاه که زدینج نوبه در آفاق
چهار طبع مخالف شدند جفت و فاق
رسی وقت که پیک امان ز حضرت او
رساند آیت رحمت به نفس و آفاق
شهنشی که به صحرانسیم انصافش
ز زهر در دم افعی عیان کند تریاق
خاقانی

چنان به نوری اجزای خاک باطربند
که زره رقص کنان می رود میان هوا

بی نظرت نشسته ام یکدل و سدهزار غم
هم نبود غم ارکندشاه بسوی ما نظر
شاه سپهر بارگه، خسرو عرش مرتبت
مقطع خطهء کرک، شحنهء عالم هنر
مجیرالدین

///